

دکتر اکبر - اصغری تبریزی

استاد دانشگاه اصفهان

یادی از يك عارف و شاعر مجهول القدر ایرانی

نام گرامیش محمد است و مولدش قریه هیدج . این قریه که تقریباً در شصت کیلومتری زنجان و در آغوش جلگه وسیع و افق روشنی قرار گرفته، مردان نامی بسیاری را در دامان پر خیر و برکت خود پرورده است؛ چنانکه شاعر بزرگوار ما خود در وصف آن میفرماید:

صفای صفحه شیراز گرچه مشهور است

هوای هیدج ما نیست کمتر از شیراز

از تاریخ تولد و نسبت و مدت عمر و تفصیل زندگانی این عارف عالیقدر اطلاع کاملی در دست نیست . ولی همین قدر میدانیم که وی از زمان طفولیت و اوان تمیز بتحصیل علم و ادب پرداخته و اشعاری به زبان پارسی و نیز به لهجه شیرین ترکی آذری میسروده و تخلصش در آغاز کار «مغنی» بوده که بعداً «هیدجی» را برای خود اختیار فرموده و پس از طی تحصیلات قدیمه مقدماتی عازم عتبات گشته و در ضمن تکمیل فقه و اصول در فرا گرفتن معقول زحمتهای کشیده و رنجها برده و تقریباً از چهل سالگی بیعد در طهران متوطن گشته و در مدرسه سید نصرالدین به حال انزوا اقامت نموده و اغلب اوقات خود را بتدریس معقول مشغول ساخته است .

و اما از تألیفات و آثار این عارف و شاعر بزرگ که به احتمال نزدیک به یقین اندک نبوده ، متأسفانه جز دو اثر به جای نمانده است ، یکی حاشیه‌ای است که وی بر شرح منظومه مرحوم حکیم سبزواری نوشته و آن دیگر مجموعه اشعار او است که به اهتمام یکی از مریدان فاضل و صاحب‌دل وی بنام حاج سید جعفر موسوی مرتضوی ، اولین بار به سال ۱۳۱۷ در شهر تبریز به زیور چاپ آراسته گشته . (۱)

راجع به احوال این بزرگوار همین بس که تا بوده بعلايق مادی و معنوی دنیا دل نبسته و با کمال قدرت و توانایی مشغول تکمیل و مجاهدت بوده و با نهایت زهد و تقوی زندگانی پر از شرافت و افتخار خود را پ پایان رسانیده و در حدود سال ۱۳۱۴ خورشیدی در طهران طایر روح پر فتوحش به آشیان قدس جاویدان طیران نموده است . برای پی بردن به روحیات عالیة این عارف وارسته ، بی‌نگارنده مناسب نمیدانند که در اینجا تتمه و صیای او را که در پایان دیوان اشعارش منقول افتاده ، عیناً تقریر نماید .

خواهشی که از حضرات رفقا و دوستان دارم اینست که هنگام حرکت جنازه عمامه مرا بالای عماري نگذارند و در حمل جنازه بکمال اختصار کوشندهای و هو لازم نیست از جهت اینکه مجلس ختمی فراهم آید موی دماغ کسی نشوند ، چه عمل من ختم شد . به کسی زحمت ندهند . دوستان شادان و خندان باشند ، چرا که من از زندان محنت و بلا رهایی جستم و از دار غرور بسرای

(۱) این مجموعه اشعار در کتابی زیر عنوان «دانشنامه و دیوان هیدجی» ، در چاپخانه شفق تبریز به چاپ رسیده است و از انتشارات کتابفروشی حقیقت (تبریز) میباشد . در تهیه این مقال کوتاه از دیباچه کتاب مزبور استفاده شده است ،

سرور پیوستم و بجانب مطلوب خود شتافتم ، حیات جاودانی یافتم . اگر به جهت مفارقت از یکدیگر غمگین و اندوهگین میباشید عنقریب تشریف آورده خدمت شما انشاءالله میرسیم . هر گاه وجهی میداشتیم وصیت میکردم لیلۀ دفن که شب وصال من است ، دوستان انجمن نموده ، سوری فراهم آورده سروری داشته باشند تا بیاد ایشان من شاد شوم . جناب مستطاب آقای حاجی سید مهدی رحمةالله به داعی وعده مهمانی داده اند ، البته وفا خواهند فرمود؛ باری با اینهمه تجلد و اظهار دلیری بنهایت هول و ترس دارم ولی بفضل حق و شفاعت اولیاء او امیدوارم :

علی حبهم یا ذالجلال توفنی

و حرم علی النیران شیبی و کبرتی

و قول النبی المرء مع من احبه

بقوی رجائی فی اقاله عشرتی

به همه دوستان سلام دعای خیر از همگان دارم . همه گونه حق در ذمه من دارند مرا حلال نمایند :

الا انما الانسان ضیف لاهله

تقیم قلبلا عندهم ثم یرحل

به سر باز دارم هوای وطن

بر آنم که بگریزم از ملک تن

به کی مانم از کشور خویش دور

گرفتار آمیزش مار و مور

ستوه است از این قفس مرغ جان
 ز تن عزم پرواز دارد روان
 رسید آنکه زین تخمه پر ز خون
 بر آید همی جویچه جان برون
 چو بابد رهایی از این دامگاه
 و را بناغ مینوست آرامگاه
 خوش آندم که بر گردم از راه باز
 کنم دیده بر چهره دوست باز
 بیدار یاران شوم شادکام
 بیاسایم از دیدن دیو و دام
 ز یزدان برد مرگ پاداش خیر
 که جانرا رهاند این تیره دیر
 همانا رهایی از این گنجینه دار مطالعات فریبی
 ز بلخشایش کردگار است مرگ
 کز او گلبن جان شود تازه برگ
 بلی مرگ آزادی از زنجهاست
 نبودی پس از وی اگر باز خواست
 من از کرده خویش شرمندهام
 گواهی دهم خود که بد بندهام

آیا آفریننده مهر و ماه

بیخشا به این بنده روسیاه

بدرگاه لطفت شده ملجئی

گرفتار کردار خود «هیدجی»

انا عبد من عبید محمد (ص)

قصیده موش و گربه که قصیده بزرگی است بوزن بحر خفیف در شرح تزویر و ریاکاری گربه‌ای از گربه‌های کرمان و زاهد و عابد شدن او پس از سالها دریدن موشان و فریب خوردن موشان و بروز جنگ بین این دو جنس و غلبه لشکر موشان بر سپاه گربگان و بدار آویخته شدن گربه ریاکار. این قصه بسیار شیرین که در سراسر ممالک فارسی زبان شهرتی تمام یافته بعنوان انتقاد از اوضاع زمان و پاره‌ای از آداب و مراسم معموله عهدنگاشته شده است. (کلیات عبید زاکانی)